

نکاتی چند دربارهٔ تعبیر عرفانی شاهنامه

مطالعه در عرفان و فلسفهٔ ایران اسلامی و جستجوی سرچشمه‌های باطن‌گرایی و علوم خفیه در اسلام مرا گهگاه سراغ بعضی بخش‌های شاهنامه برده و به همین دلیل باید بگویم برخورد من با این اثر همیشه غیرمستقیم بوده است. موضوع این گفتار نیز در همین چارچوب است، یعنی برداشت عرفانی-روحانی از شاهنامه به وسیلهٔ برخی از افراد یا جریان‌ها یا مکتب‌های متعلق به سنت معنوی ایران.

۱. بطور کلی، از اشارات جسته-گریخته‌ای که در متنهای قدیمی، چه در ایران و چه در تمدن‌های غرب و شرق ایران آمده، چنین برمی‌آید که فرهنگ ایران باستان به عنوان مهد يك نوع عرفان اسرارآمیز نظری و عملی معروف بوده است. منظورم از «عرفان نظری»، خلاصه، نظریات کیهان‌شناختی و خداشناسی و فرشته‌شناسی و اندیشه‌های مربوط به تقدیر اخروی انسان است و از «عرفان عملی»، شناخت و کاربرد نیروهای طبیعت و قدرت‌های پنهان روانی. یکی از خصایص نمایان و اصلی این حکمت، آنطور که از اشارات متون کهن برمی‌آید، رازآمیز بودن آن و بیان رمزآلود آن برای حفظ اسرار است. در غرب ایران، مثلاً، در آثار یونانی یا سریانی، زرتشت به عنوان حکیم و جادوگر و فرزندانگان ایران به عنوان

* استاد تاریخ ادیان، بخش اسلام‌شناسی، در «مدرسهٔ مطالعات عالی» سوربن (پاریس) نویسنده و مترجم.

دانشمندانی صاحب کرامت معرفی شده‌اند. در شرق ایران، مثلاً، در سنت بودایی ماهایانا (Mahāyāna)، بوذی دارما (Bodhidharma)، بنیانگذار مکتب دینا («چه‌آن» چینی و «ذِن» ژاپنی) را يك مُغ ایرانی دانسته‌اند که از ایران به لانکا (سیلان) آمده بود و از آنجا، در قرن هفتم میلادی، مکتب خود را به چین برده و به دانش گسترده و کرامات فراوان نامدار بوده است. در خود ایران هم از دیرباز بر این جنبهٔ حکمت ایران باستان تأکید شده و در سنت عرفانی و باطنی ایران اسلامی هم آوازهٔ «خرد پنهان» ایران باستان حفظ شده و، به عنوان مثال، در این سنت اصطلاح «زبان پهلوی» یا «فهلوی» به زبان رمز یا زبان خاص بیان اسرار معنوی اطلاق شده است.

۲. نکتهٔ دیگر اینکه، به نظر می‌رسد برای سنت عرفانی در ایران شاهنامه مأخذ و منبع اصلی و چه بسا تنها منبع برای شناخت حکمت ایران باستان بوده است. تعداد دانشمندان و متفکرانی که مستقیم به سراغ متون ایران باستان می‌رفته‌اند و یا برای جمع اخبار به دانشمندان زرتشتی روی می‌آورده‌اند، همیشه انگشت شمار بوده و گویا خود فردوسی هم از جملهٔ این متفکران و محققان بوده، ولی بعد از سروده شدن شاهنامه، می‌بینیم که کمابیش تمامی اندیشمندان تنها از متن شاهنامه به عنوان دریچه‌ای به حکمت ایران باستان بهره گرفته‌اند و اگر فردوسی خود گفته «عجم زنده کردم بدین پارسی»، فکر می‌کنم نباید این زنده کردن را تنها به حیطهٔ زبان فارسی محدود کرد، بلکه حیطهٔ فرهنگ ایران باستان هم از طریق اسطوره و حماسه از راه شاهنامه زنده شده است. در بطن سنت عرفانی ایران همیشه بوده‌اند کسانی که شاهنامه و بیان اسطوره‌ای و حماسی آن یا دست‌کم بخش‌هایی از این اثر را به عنوان کتاب رمز اسرار عرفان تلقی کرده‌اند. به عقیدهٔ این گروه زبان رمز، یعنی نحوهٔ بیان عرفان در ایران باستان، زبان حماسی بوده همانطور که بعدها، در ایران اسلامی، زبان عشق و قاموس عاشقانه زبان اصلی بیان رمزی عرفانی می‌شود. بیگمان خود فردوسی نیز به رمزآمیز بودن بخش‌هایی از اثر خود آگاه بود:

تو این را دروغ و فسانه‌مدان به يك سان روئشن زمانه‌مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد

تأویل‌های عرفانی از شخصیت‌ها و عناصر بویژه در شعر عرفانی فارسی بسیار زیاد است. سیمرغ بارها به عنوان مظهر حق یا رستم به عنوان سالک صاحب همت یا باز هفت خوان رستم به عنوان هفت وادی سلوک تعبیر شده است. و اگر بخواهم از این نمونه‌ها بیاورم سخن به درازا می‌کشد (در این باره رجوع شود، مثلاً، به: تقی پور نامداریان رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، بویژه صفحات ۱۵۱ به بعد و ۳۹۲). بنابراین، در اینجا به چند مثال کوتاه که تاکنون شاید کمتر از این زاویه به آنها نگریسته شده اکتفا خواهد کرد.

۳. در قرن ششم هجری سهروردی مقتول، شیخ اشراق، خود را حلقه‌ای می‌داند از زنجیرهٔ

حکمای خسروانی که سلسله آنان به کیخسرو می‌رسد. از نظر سهروردی، کیخسرو نمونه بنیادی عارف وارسته است و مظهر مرگ رازآشنایان که مرگشان لازمه نوزایی ایشان است (به مصداق حدیث نبوی «موتوا قبل ان تموتوا»). البته سهروردی در مورد کسانی که سلسله خسروانیان را تشکیل داده‌اند، سکوت کرده و هویت آنان را فاش نساخته است (رجوع شود، مثلاً، به: سهروردی، «کتاب المشارع و المطارحات» در مجموعه مصنفات، جلد یکم، تصحیح هـ. کوربن، تهران، چاپ دوم، ۱۹۷۶، صص ۴۶۶ و ۴۹۳) زیرا خود اهل راز بوده و حفظ راز را جزو وظایف مقدس عارف می‌دانسته (مثلاً، وصیت نامه او در پایان «کتاب حکمة الاشراق»، مجموعه مصنفات، جلد دوم، تصحیح هـ. کوربن، چاپ دوم، تهران، ۱۹۷۷، صفحات ۲۵۸-۲۶۰). استفاده از عناصر شاهنامه‌ای در حکایات رمز آمیز فارسی سهروردی نیز به چشم می‌خورد (مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، تصحیح سید حسین نصر، تهران - پاریس، ۱۹۷۰). همچنین شیخ اشراق گاه ترادفی قائل شده است میان پهلوانان، شهسواران، و پادشاهان شاهنامه‌ای، از یکسو، و سلسله مراتب پنهان عرفا، یعنی اولیاء و ابدال و اقطاب، از دیگر سو؛ یا در یک بینش دربر گیرنده حکمت‌های ایران قدیم و یونان باستان و ایران اسلامی، موازاتی برقرار کرده است؛ مثلاً، میان کیومرث و فریدون و کیخسرو از سویی، و انبازقلس (Empedocle) و افلاطون و فیثاغورث، و از سوی دیگر، بایزید بسطامی و حلاج و ابوالحسن خرقانی باز از سویی (رجوع شود، مثلاً، به المشارع و المطارحات، صص ۵۰۲-۵۰۳ و یا حکمة الاشراق، حاشیه ص ۲۵۵).

۴. محمدبن محمد دارابی شیرازی، متخلص به «شاه»، اندیشمند عصر صفوی در قرن یازدهم هجری، در کتاب خود لطیفه غیبیه، در شرح غزلیات حافظ، در تفسیر این بیت: «شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود/ شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد»، چنین می‌گوید:

مراد از «شاه ترکان»، به اصطلاح عرفا، افراسیاب نفس است و «مدعیان»، خواهشات نفسانیه که باعث هلاک دین‌اند و «سیاوش» عبارت از عقل معانی و معاد است. لسان الغیب می‌فرماید که نفس آماره از پی خواهشات ذمیمه می‌رود و عقل معاد که او را به نعیم مقیم می‌خواند مغلوب دواعی ذمیمه نفسانی ساخته و عقل از دست نفس هلاک گشته. شرم بادش که چنین عملی از او صادر شده. بنگر که را به قتل که دلشاد کرده و از این اصطلاحات اهل عرفان بسیار دارند، چنانکه حضرت مولوی، قدس سره العزیز، در کتاب خود فرموده:

کیخسرو سیاوش کاووس کیقباد	گویند کز فرنگس افراسیاب زاد
رمزی خوش است اگر بنیوشی بیان کنم	احوال ملک و قصه شاهی و عدل و داد
ز ایران جان سیاوش عقل معاد روی	از بهر آن نتیجه به توران تن نهاد
پیران مکر پیشه، که عقل معاش بود،	آمد به رسم حاجب و در پیشش ایستاد
تا بُرد مرورا بر افراسیاب نفس	بس سعی کرد و دختر طبعش بدو بداد
تا چند گاه در ختن کام و آرزو	بیچاره فرنگس شهوت نبود شاد

اندر میان آندو شه نامور فتاد
رفتند پیش نفسِ خسیسِ دنی نهاد
کردند تا هلاکِ سیاوش ازو بزد
پنهان بشد که داشت درو تخمِ دو نژاد
از ملکِ تن ببرد به ایرانِ جانِ چو باد
دادش به زالِ علم که او بودش اوستاد
بستد به لطف و چشمِ جهان بینش برگشاد
صص

گرسبوز حسد ز پی کینه و فساد
شد با گروه آز و هوا و غضب بهم
تدبیرهای باطل و اندیشه‌های زشت
زیر سفالِ سفله درخشنده گوهرش
گیو طلب برآمد و شهزاده برگرفت
ز آنجای باز برد به زابلستانِ دل
سیمرغِ قافِ قدرتش از دستِ زالِ علم

(شاه محمد دارابی، لطیفه غیبیه، چاپ دارالخلافة ناصری، تهران، ۱۳۰۴ قمری، صص ۳۰-۳۱).

بنابراین تعبیر، ماجرای سیاوش، ماجرای «سفر» عقل قدسی است در زندان تن و رنج‌ها و آزمون‌های او و رستگاری و بازگشت او به مبدأ به لطف تعلیم معنوی و سرانجام، در نتیجهٔ این «سفر» کیخسرو، مظهر عرفان، متولد می‌شود. در این تأویل ترادهای زیر برقرار شده است: ایران = جان؛ توران = تن؛ سیاوش = عقل معاد؛ پیران = عقل معاش؛ افراسیاب = نفس؛ فرنگیس = شهوت و طبع؛ گرسبوز = حسد؛ گیو = طلب؛ زابلستان = محل علم (دل)؛ زال = علم باطن؛ سیمرغ = قدرت معنوی.

بنده البته این شعر را در آثار مولانا پیدا نکردم — اگر مقصود شاه محمد دارابی از مولوی، مولانا جلال‌الدین بلخی باشد. ولی آنچه در اینجا اهمیت دارد از دیدگاه پدیده‌شناسی است، به این معنی که شخصی که متعلق به سنت عرفان ایرانی است، در شرح غزلیات حافظ، این شعر را از آن مولوی دانسته و به این ترتیب، تأویل عرفانی حکایت شاهنامه را به او نسبت داده و خواننده را دعوت کرده که با این «جدول تأویلی» حکایت سیاوش و کیخسرو را از نو بخواند.

۵. در اعصار جدیدتر و حتی دوره معاصر به درویش سلسلهٔ خاکسار می‌رسیم که، مثلاً، هفت خوان رستم را به هفت قلمرو سلوک (طلب، توحید، معرفت، استغنا، عشق، حیرت، فنا) و یا هفت مرحلهٔ عملی طریقت (نفس، طبع، صدر، قلب، سر، خفی، اخفی) تعبیر کرده‌اند (رجوع شود، مثلاً، به: ن. مدرسی چهاردهی، خاکسار و اهل حق، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸ شمسی، ص ۷۰). لازم به یادآوری است که اغلب نقالان ایران تا امروز جزو فقرای این سلسله بوده‌اند و در حین نقالی و در گرماگرم خواندن شاهنامه، گاه گریزی به تأویل عرفانی شاهنامه می‌زده‌اند. در يك طومار نقالی خاکسار — که بدون عنوان و بدون ذکر نویسنده، سی سال پیش رونویس شده و به صورت خطی باقی است — چنین آمده:

سیمرغ یعنی انسان کامل و مظهر تام ذات حق. و در آن زمان نام سالک و اصلی بود که تربیت معنوی زال و رستم را عهده‌دار شد و در شاهنامه آمده که پهلوانان در حضور رستم به شور و غوغا پرداختند و رستم را جهت یافتن قبادشاه گسیل داشتند. یعنی سالکان هر يك در سر هوایی داشتند،

یکی در پی اکسیر اعظم و یکی در طلب اسم اعظم، و دیگری در راه حصول جفر و جادو. تا عاقبت قرار بر آن شد تا به کمک زال، که پیر ارشاد بود، رستم را در پی قطب وقت، قبادشاه، اعزام داشتند. و رستم از دست شاه شراب نوشید، یعنی دستور ذکر قلبی گرفت (...). و دیو مردم بی ایمان و بیگانه از خود و خدا را گویند و اینکه بیژن در چاه گرفتار بوده یعنی که اسیر نفس گشته و رستم که اکنون پیر طریقت شده، او را از زندان هواجس نفسانی آزاد می کند.

بنده خود حدود پانزده سال پیش در قهوه‌خانه‌ای نزدیک شهر تفرش شاهد بودم که درویشی در گرماگرم نقالی و هنگامی که تأثیر شعر در شنوندگان به اوج می رسید، گریزی می زد و اینگونه تعابیر از شاهنامه را به میان می کشید و با صدای گرم و درشت خود به گوش روستاییان حاضر در قهوه‌خانه می رسانید.

۶. در میان طایفه اهل حق ساکن غرب و شمال ایران، سیمرغ و رستم و زال، «دون» حق تعالی به شمار می آیند، یعنی افراد مقدسی که حق در آنها حلول کرده و بدنشان محل تناسخ نور حق شده است (رجوع شود به: حاج نعمت الله جیحون آبادی مکرری، شاهنامه حقیقت (تاریخ منظوم بزرگان اهل حق) تصحیح محمد مکرری، گنجینه نوشته‌های ایرانی، شماره ۱۴، ۱۳۴۵ شمسی / ۱۹۶۶ میلادی، بخش دوم، «فهرستها»، شماره ۱۵، تهران، ۱۳۵۰ شمسی، ۱۹۷۱ میلادی، ذیل همان نام‌ها) و باز در میان طایفه ملک - طاووسی‌ها (معروف به یزیدی‌ها، شاید در اصل ایزدی‌ها)، ساکن شمال غربی ایران و همچنین سوریه و عراق، که بسیاری از عقاید مزدایی و مانوی را با افکار شیعی آمیخته‌اند، اعتقاد بر این است که «ملک طاووس»، که والاترین مظهر خداست، در طول تاریخ بشری چندین بار در زمین ظهور کرده و رستم و زال و سیمرغ و کاوه آهنگر همه از «دون»‌های او بوده‌اند. از نظر این طایفه، اول اسفند، که روز نخست بهار کردی است، هنگام قیام کاوه بوده است و این روز را جشن می گیرند و در آن حکایت کاوه در شاهنامه را در کوی و برزن به صدای بلند می خوانند (در مورد این طایفه رجوع شود، مثلاً، به: عباس العزّاوی، تاریخ الیزیدیه و اصل عقیدت‌تھم، بغداد، ۱۹۳۵ میلادی؛ و نیز:

R. Lescot, *Enquête Sur les Yézidis de Syrie et du Djebel Sindjar*; Beyrouth, 1938.

و نیز: صدیق الدملوجی، الیزیدیه، موصل، ۱۳۶۸ قمری / ۱۹۴۹ میلادی).
۷. شاید خالی از فایده نباشد در اینجا بگویم که این بررسی در چارچوب تفکر انتی کلتی که بنده نسبت به برخی اساطیر باستانی دارم شکل گرفته است. البته باید بیفزایم که این تأملات در مرحله فرضیه و سؤال قرار دارد و استناد و اثبات احتمالی آنها هنوز نیازمند چندین سال پژوهش و مطالعه است. عقیده بنده این است که شاهنامه متعلق به تیره‌ای از اساطیر حماسی است که نمونه‌هایش بویژه در فرهنگ‌های هند و تبت به چشم می خورد و عالی ترین

مظاهرش شاید **مهاباراتا** یا **رامایانا** یا حتی **پورانا** های هندی باشد.

پرسی که پیش می‌آید اینست که اگر برای تدوین و تنظیم این نوع اساطیر اینقدر زحمت کشیده شده و نبوغ بکار رفته، این اساطیر در نظر تدوین‌کنندگان می‌باید حامل يك محتوای مقدس بوده باشند وگرنه اصولاً این ارزش را نمی‌داشتند که با این همه دقت و وسواس و پشتکار و حتی رنج به آنها پرداخته شود. نکته دیگر اینکه، برای متفکران و قلمزنان دوران باستان و حتی دوران کلاسیک، چیزی مقدس بشمار می‌آمده که محتوای عرفانی و حکمی داشته یا، به عبارت دیگر، دربر دارنده نوعی شناخت می‌بوده که انسان را در رابطه با خدا یا خدایان قرار می‌داده است. بنابراین استدلال، حدسی که می‌شود زد این است که شاید در کنار و همراه مایه‌های تاریخی و ادبی و اخلاقی و مانند آن، دست‌کم دو ساحت معنایی عرفانی در اینگونه اساطیر گنجانیده شده که به اشاره و خلاصه عرض می‌کنم:

الف) در ساحت اول معنای عرفانی، اسطوره حکایت رمزی ماجراهایی است که سالک با آنها در سیر معنوی خویش برخورد می‌کند. در این ساحت همه عوامل و عناصر بکار گرفته شده رمزهایی هستند برای مراحل و کشمکش‌ها، پستی‌ها و بلندی‌های «سفر» معنوی. در این صورت، همه عوامل از طبیعی و جغرافیایی، مانند جانوران و پرندگان، کوه‌ها و رودها تا انسان‌ها، و نقش هریک از آنها، تمثیلی است از مراحل درونی که سالک در سیر خود با آنها برخورد می‌کند و یا آزمون‌هایی بیرونی که وی در راه کمال باید از آنها بگذرد. در این ساحت معنایی، اسطوره حکایت مقدس سفر درونی سالک است (غیر از مثال‌هایی که در طول سخنانم برشمردم، رجوع شود به کتاب‌های آقای شاهرخ مسکوب، مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، تهران، انتشارات فرانکلین و سوگ سیاوش، انتشارات خوارزمی).

ب) در ساحت دوم معنای عرفانی، اسطوره حکایت رمزی نبرد همیشگی دو نوع مکتب باطنی است، یعنی نبرد رازآشنایان نورانی و رازآشنایان ظلمانی یا، به قول اهل باطن در غرب، نبرد صاحبان جادوی سفید و ساحران جادوی سیاه. از یکسو، استادان عارفی که می‌کوشند با علم و عمل مقدس انسان را به اصل خدایی خویش نزدیک کنند و، از سوی دیگر، استادان ساحری که در پی تسلط قهرآمیز بر جهان و جهانیان هستند. و البته از آنجا که هر دو طرف نبرد رازآشنا هستند، پیچ و خم‌ها و فراز و نشیب‌های روانشناختی و معنوی حکایات بسیار پیچیده‌تر و ظریف‌تر از مضمون ساده‌لوحانه نبرد نیکی و بدی می‌شود. در این ساحت، همه عوامل اسطوره تمثیلی هستند از مراحل این نبرد در طول «تاریخ سرنوی» عرفان.

و به این ترتیب، اسطوره خود تاریخ مقدس رازآشنایان و روابط آنها با یکدیگر است. به عبارت دیگر، بنابراین دو ساحت معنایی، اسطوره، در عین حال، حامل حکایت دو نبرد است: اول، نبرد سالک با نفس خود؛ دوم، نبرد سالکان نور و سالکان ظلمات. جنگ‌های پهلوانان ایران و توران یا دو خانواده مهاباراتا یا رام و پادشاه سیلان، هم تمثیل نبرد نیروهای

«آسمانی» روان علیه نیروهای «زمینی» نفس است و هم حکایت جنگ رازآشنایان عرفانی با رازآشنایان تاریکی (چنین برداشتی از اساطیر ایران، مثلاً، نزد پیروان آذرکیوان محسوس است. رجوع شود به: فرزانه بهرام بن فرهاد، شارستان چهارچمن، بمبئی، ۱۲۷۹ شمسی / ۱۸۶۷ میلادی یا چهار رساله آیین هوشنگ، به اهتمام میرزا بهرام رستم نصرآبادی، بمبئی، ۱۲۹۵ شمسی / ۱۸۷۸ میلادی).

و شگفت آنکه این دو ساحت معنایی چنان با هم درآمیخته‌اند که با یکدیگر نوعی «رابطه تجاوبی» (Correspondance) یافته‌اند و انسجام و یکدستی رزم‌ها و تمثیل‌ها کاملاً حفظ شده و، علاوه بر اینها، بُعد ادبی، که هدف آن تأثیر عمیق گذاردن بر جان شنونده است، به زیباترین نحو ارائه شده. به نظر بنده، امکان کشف این دو «لایه» معنایی در شاهنامه فردوسی به خوبی هست.

چنانکه در آغاز سخنم گفتم، در اینجا تنها فرصتی داشته‌ام برای ارائه فهرست وار مطالب و چه‌سا مطرح کردن سؤال‌های تازه و پیش کشیدن مسیرهای تازه برای پژوهش‌های آینده: آیا اسطوره از نهاد عمیقی برخوردار است؟ تعبیر عرفانی از شاهنامه فردوسی تا کجا قابل گسترش است. و اصولاً، خود فردوسی چه محتوایی برای رمز قائل بوده است؟ در کدام شرایط تاریخی و فرهنگی اساطیر و حماسه‌های ایران باستان را تفسیر معنوی کرده و به آنها حال و هوای عرفانی داده‌اند؟ چرا در تاریخ عرفان در ایران اسلامی، باتوجه به تعداد و حجم متون عرفانی، چنین تفسیرهایی از شاهنامه چنین کم بوده است؟

بهرحال، گذشته از این پرسش‌ها و ملاحظات شخصی، مقصود بنده تنها این بود که بگویم امروز نزدیک به هزار سال است که برداشت عرفانی از شاهنامه و تصور اینکه این اثر کتابی است رمزی در مورد اصول عرفانی، در بطن برخی از جریان‌های معنوی ایران، چه در میان عوام و چه خواص، وجود داشته است. اگر حرف میرچه‌آ الیاده (Mircea Eliade) را بپذیریم که می‌گوید، «چشمه رمز ناخشکیدنی است» و بپذیریم که چندین بخش از قسمت اسطوره‌ای شاهنامه قابلیت یک قرائت رمزآمیز را دارد و باز قبول داشته باشیم که تجربه عرفانی همیشه کهن و درعین حال همیشه تازه است، می‌توانیم بگوییم که شاهنامه از این جهت نیز، در روزگار ما اهمیت خود را کاملاً حفظ کرده است.

■ این مقاله متن گفتار نویسنده در میزگرد سمینار شاهنامه (پاریس، ۱۴ آوریل ۱۹۹۱) است.